

■ **محمد رضا کائینی**

این روزها کسانی که پیگیر سرپال معمای شاه هستند، در بخش اجرای حکم اعدام اعضای مؤتلفه اسلامی، قامت استوار مردی را می‌بینند که به همراه شهید حاج مهدی عراقی از شاه می‌خواهد که به الطاف خود را شامل ایشان نکند و اجازه دهد که آن دو نیز در سفر شهادت یاران خویش را همراهی کنند!این اما، تنها فصلی کوتاه از مجاهدات دلیرانه حاج هاشم امامی است که در این گفت و شنود مبسوط، خاطرات مبارزاتی خویش را برای ما باز گفته است.او در همگامی با شهید نواب صفوی به عرصه مبارزه آمد و تا هم‌ا‌ینک نیز، به رغم آنکه گرد پیروی بر سر رووی خویش دارد، همچنان‌بِه آرمان‌های ۷۰سال تکاپوی مبارزاتی خویش وفادار است. امید آنکه انتشار این مصاحبه خواندنی، آشنایی بیشتر ما با مکانات والای مبارزاتی این مبارز والاقدردر رابطه ار مکان آورد و چنین باد.

■ ■ ■

**جنابعالی از جمله چهره‌هایی هستید که پس از شهریور ۱۳۲۰ با تکاپوی جریان مذهبی جامعه شنیدنی دارید.به عنوان آغازین سؤال،بفرمایید که ابتدا با کدامیک از جریانات سیاسی آشنا شدید؟**

بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا با مرحوم شهیدنواب صفوی آشنا شدم. مرحوم نواب وقتی از عراق به ایران آمد، جلسات متعددی با کسروی گذاشت و با وی بحث کرد، ولی به نتیجه نرسید. کسروی اساساً دنبال مرید جمع کردن بود و حرف کسی را قبول نمی کرد.بعد مرحوم سیدحسین امامی و چهار تن دیگر در کاخ دادگستری، کسروی را ترور کردند. یادم است در آن ایام، بازارهای ۳۰۰ هزار تومان وثیقه گذاشتند تا اینها را از زندان آزاد کردند. این در واقع تأیید صریحی بود که از سوی متدینین نسبت به این اقدام ابراز شد. بعد مرحوم نواب اطلاعاتی‌های داد که من با مردم سخنی دارم. در مسجد شاه جمعیت زیادی جمع شد و ایشان سخنرانی پرشور و حرارتی را ابراز کرد. این اولین بار بود که من مرحوم نواب را می‌دیدم. از سوی دیگر ما به فاصله یک کوچه، هم‌محله‌ای مرحوم مهدی عراقی بودیم. منزل ما روبروی پاچنار، گذر قلی بود و ایشان یک کوچه با ما فاصله داشت. مرحوم عراقی و چند تن دیگر هیتی به نام «تشرین قرآن» را راه انداخته بودند که بسیار در آن منطقه تأثیرگذار بود و فعالیت زیادی می کرد. پس از مدتی اینها گفتند برویم و با مرحوم نواب ملاقاتی خصوصی داشته باشیم. این باعث شد که ما رقتیم و در منزل یکی از اشخاص معمولی با ایشان ملاقات کردیم. ایشان صحبت مفصلی برای ما کردند و گفتند باید با تمام جریان‌ت ضدینی، به‌شدت مقابله کنیم.

**شهید نواب صفوی را از نظر ویژگی‌های شخصیتی، چگونه فردی یافتید؟**
مرد فوق‌العاده‌ای بود. می‌شود گفت یک آدم استثنائی بود. انسان در همان جلسه اول مجذوب شخصیت او می‌شد و تمام حرف‌هایش را قبول می کرد. بر این نکته تأکید می‌کنم که جذب‌ه بالایی داشت و بسه خاطر خصوصیات اخلاقی و عبادت‌هایی که می کرد و نهجی‌دی که داشت و نیز برخورد‌های قاطعی که نسبت به انحرافات داشت، قدرت فوق‌العاده‌ای را به انسان منتقل می کرد و لذا افرادی که در کنار ایشان بودند، عمدتاً تا به آخر خست به وی وفادار ماندند.ایمان قاطع داشت که ما قدرت از بین بردن حرکات ضدینی را داریم. هم‌زمان با ایشان، مرحوم آیت‌الله کاشانی هم از تبعید لبنان برگشتند و منزلشان مرکز تجمع کسانی شد که قصد مبارزه را استعمارگران را داشتند.

**اولین بار ایشان را کجا ملاقات کردید؟**

ماه رمضان بود و ایشان شش‌ها در حیاط منزل‌شان می‌نشستند. ما همراه با مرحوم عراقی و عده‌ای دیگر که تقریباً یک گروه بوده‌یم، به آنجا می رفتیم. منزل ایشان پنجره‌ای داشت که مشرف به حیاط بود. ایشان شب‌ها در کنار آن پنجره می‌نشستند و کسی هم سخنرانی می کرد. جالب اینجاست که ایشان گاهی در میان یا پایان سخنان آنها، مطالبی را در تکمیل یا تصحیح موضوعات مطرح شده بیان می کردند.

**سخنران‌ها منبری بودند؟**

خیر، افراد مختلفی برای سخنرانی می‌آمدند. خیلی وقت‌ها دکتر شروین صحبت می کرد و گاهی هم شمس قنات‌آبادی و پنجدی اردهالی بودند. محمدی اردهالی مردی به تمام معنا متدین و خوش بیان بود. آقای فقیه‌زاده و شیخ مهدی شریعتمداری هم بودند. تمام سخن حیاط پر می‌شد و آقایان از وقایع روز و نحوه مبارزات صحبت می کردند.

**ویژگی‌های شخصیتی آیت‌الله کاشانی چگونه بود؟**

خیلی با همه خودمانی بود. به همه هم بر سببیل مطایبه خطاب می کرد «می‌سواد!» ادبیات خاصی هم داشت و با یک آهنگ مخصوصی می‌گفت: «این حکومت فاسده ظالمه.» ما گروهی از بچه‌های بازار بودیم که غالباً نُسب‌ها در آنجا حضور پیدا می کردیم و به سخنرانی‌ها گوش می دادیم. بعد هم برای هماهنگ کردن جریانات روز و کارهایی که باید انجام می‌شدند، جمعیتی به نام «جمعیت مجمع مسلمانان مجاهد» را از برادرانی که در اطراف مرحوم کاشانی بودند و تعدادشان هم زیاد بود، به وجود آوردیم و بالاتر از پانمار جایز را گرفتیم و هیئت مدیره ۱۲ نفره را هم انتخاب کردیم. من در آنجا صندوقدار بودم.

**مرحوم نواب به این جمعیت و مخصوصاً به شمس قنات‌آبادی خوش بین نبود…**

فقط مرحوم نواب نبود. برخی دیگر از برادرانی هم که منزل مرحوم کاشانی می‌آمدند، به قنات‌آبادی خوش بین نبودند. او با چند نفر، تقریباً یک جود بان بازی را در منزل مرحوم کاشانی علم کرده بود. به‌تدریج با توسعه این مخالفت‌ها، مانع از صحبت کردن او در جمعیت شدیم.

**مجاهد، عضو فدائیان اسلام هم بودید؟**

بله، من عضو جدی «فدائیان اسلام» هم بودم و امور مالی فدائیان اسلام در دست من بود، و جوهی که باید صرف شهریه‌های می‌شد، همه توسط من گردآوری و تقسیم می‌شد. همین طور هزینه‌هایی را که باید صرف می‌شد، مثلاً خود مرحوم نواب می‌نوشت که آقای امامی ۲۰۰ تومن بدهید به فلان کس یا ائمه‌الم، با جوجه‌ای را می‌فرستاد در خانه آنها. به



«روایت یک همگامی با نیروهای مذهبی، از جنبش فدائیان اسلام تا نهضت امام خمینی (ره)» در گفت‌وشنود با هاشم امامی – بخش نخست

# نواب ابروی بچه مسلمان‌ها بود

این نکته هم اشاره کنم که با افزایش همکاری بنده با فدائیان اسلام، به تدریج ارتباط با مجمع مسلمانان مبارز، کم‌رنگ و بعد هم به کلی قطع شد.

**در دهه اخیر، برخی از مخالفین فدائیان اسلام درباره این گروه، اتهامات زیادی را مطرح می‌کنند که از جمله آنها منابع مالی فدائیان است. در مواردی هم افرادی سه ذنهت وابستگی مالی مرحوم نواب و فدائیان اسلام به انگلیس دامن زده‌اند!ان فرصت مناسبی است که شما درباره پشتوانه مالی این گروه خاطرات خود را بیان کنید.**

فدائیان اسلام آن وقت‌ها در پنج مانع یا ۱۰ تومن در ماه شهریه داشتند.

**یعنی از نظر مالی متعدد بودند و شما هم دفتر داشتید؟**

بله، دفتر داشتیم و اسامی آنها را یادداشت می کردم. اشخاصی هم بسیار متدین و علاقه‌مند به مرحوم نواب بودند، ولی نمی‌خواستند خودشان را وارد جریان سیاسی کنند. اینها گاهی مبالغ بیشتری هم می‌دادند. مثلاً روبروی سفارت انگلیس کسی بود که مغازه داشت و خیلی متدین بود یا در دروازه دولت چند نفر بودند که پارچه‌فروشی یا عطاری داشتند. گاهی می رفتیم پیش آنها و ۱۰۰ و تومن و ۲۰۰ تومن کمک می کردند. خیلی هم به فدائیان اسلام و مرحوم نواب علاقه‌مند بودند. اما در اجتماعات شرکت نمی کردند.

**در واقع از بر مدان غیر سیاسی مرحوم نواب بودند.**

بله، مریدان متدین و علاقه‌مند به این نهضت بودند، چون نهضت مرحوم نواب برای جامعه اسلامی و متدینین، حیثیت و ابروی فراوانی کسب کرده بود. قبلاً موعی که کارمند می‌خواست به اداره برود، باید صورتش را می‌تراشید و ریش داشتن یکی از عوامل عقب‌ماندگی محسوب می‌شد، ولی حالا کار به جایی رسیده بود که ریش داشتن در میان بچه مسلمان‌ها، نشانه مبارزه با استعمار و مقاومت شده بود. من کسانی را می‌شناختم که با اصلا جزو جمعیت هم نبودند، ولی ریش می‌گذاشتند، چون تدین و انتساب به مذهب، ارزش و اعتبار پیدا کرده بود. شهادت‌هایی که نواب به خرج می‌داد، برای جوان‌ها خیلی جذاب و جالب بود.

**در ماه تقریباً چه مقدار پول جمع می‌شد و به چه مصارفی می‌رسید؟**

وقتی میتینگ بود ناچار می‌شدیم بلندگو و وسایل

## تاریخ

کتب و کوفه ۸۸۴۹۸۴۷۹



و سبک رضاشاه، ارباب و تهدید می کرد. گفته بود که ایرانی‌ها لوله‌نگ هم نمی‌توانند بسازند، نفت را بطور می‌خواهند اداره کنند؟ جمعیت فدائیان اسلام از مردم دعوت کرد به مسجد شاه بیایند. جمعیت زیادی هم آمد و مرحوم واحدی در آنجا تهدید کرد که اگر رزم را بخواهد به این شیوه عمل کند، ما با او بر خورد جدی می‌کنیم. چندان طولی نکشید که در ۱۶ اسفند، مرحوم خلیل طهماسبی در مجلس ختمی که در مسجد امام برگزار شد، رزم را رازد.

قبل از آن، نمایندگان جبهه ملی‌س با مرحوم نواب در منزل حاج احمد آقایی که آهن فروش بود، جلسه‌ای را تشکیل داده بودند. من در آن جلسه شرکت نداشتم. در آن مجلس مرحوم نواب گفته بود من این مانع بزرگ را از سر راه شما برمی‌دارم، ولی شرطم این است که حکومتی بر اساس احکام اسلام تشکیل شود. بعد از قتل رزم را، آمدوشد جبهه ملی به منزل آیت‌الله کاشانی زیاد شد و طرح این را ریختند که رئیس دولت بعدی چه کسی باشد، البته نظر آنها عمدتاً دکتر مصدق بود که به عنوان نخست‌وزیر معرفی کنند، ولی حسین علاء را که آوردند، اختلافات شروع شد. مرحوم نواب اعلامیه‌ای خطاب به حسین علاء داد که «نخست‌وزیری ملت مسلمان در شأن تو نیست و استعفا بده و برو.» بعد مجموعه جبهه ملی با شاه توافق کردند که فدائیان اسلام را سرکوب کنند. اینها به محله دولاب ریختند

## دیدگاه

**شهید نواب صفوی مرد فوق العاده‌ای بود. می‌شود گفت یک آدم استثنائی بود. انسان در همان جلسه اول مجذوب شخصیت او می‌شد و تمام حرف‌هایش را قبول می کرد. بر این نکته تأکید می‌کنم که جذب‌ه بالایی داشت و به خاطر خصوصیات اخلاقی و عبادت‌هایی که می کرد و تهجدی که داشت و نیز برخورد‌های قاطعی که نسبت به انحرافات داشت، قدرت فوق العاده‌ای را به انسان منتقل می کرد و لذا افرادی که در کنار ایشان بودند، عمدتاً تا آخر نسبت به وی وفادار ماندند**

با الامد یک شب صندوق‌ها را به بهانه اینکه در اینجا قرار است روضه دربار خوانده شود!از مسجد سپهسالار بردند به فرهنگستان که نزدیک مسجد بود و هیچ کس را هم به محل شمارش آراه ندادند. البته بعد هم در همان جایی که روضه دربار خوانده شد، سیدحسین امامی، هژیر را ترور کرد!به هر حال، قبل از ترور هژیر، جبهه ملی و دکتر مصدق از مردم دعوت کردند که جلوی دربار تحصن و نسبت به تقلب در این انتخابات اعتراض کنند.

**حدوداً چند نفر بودید؟**

چند صد نفر بیشتر نبودیم. رقتیم جلوی سردر سنگی دربار که در یک خیابان فرعی بود. هژیر آمد و با دکتر مصدق صحبت کرد و گفت: «به وجدانم قسم که این انتخابات، سالم است و هیچ تقلبی در آن نشده!» دکتر مصدق گفت: «هژیر! آیا تو اوصال وجدان داری که به آن قسم می‌خوری؟» و سپس افزود: «ما می‌خواهیم بیایم در دربار متحصن شویم تا از این انتخابات رفع مشکل شود.» هژیر گفت: «می‌شود که همه این جمعیت بیایند داخل دربار. عده‌ای را تعیین کنید.» ۱۵ نفر تعیین شدند و رفتند داخل دربار و مسئله تشکیل جبهه ملی همان روز اعلام شد. این تحصن ثمر مهم واقع نشد و جریانات به همان ترتیب سابق ادامه پیدا کرد. حتی یکی یکی صندوق‌ها را آوردند و علامت زدند، ولی فایده نداشت. در نتیجه فدائیان اسلام تصمیم گرفتند هژیر را از بین ببرند. وقتی شهید سیدحسین امامی، هژیر را ترور کرد، انتخابات، باطل اعلام شد و بعد انتخاباتی انجام شد که در نتیجه آن، آقایان جبهه ملی و مرحوم آیت‌الله کاشانی انتخاب شدند.

**شما با دکتر بقائی هم بر خورد داشتید؟**

**ویژگی‌های اخلاقی او چگونه بود؟**

چه بگویم؟ برای اولین مرتبه که مسئله ملی شدن نفت را عنوان کرد، در یک خانه اجاره‌ای بود. گمانم سال ۲۸ بود. زن و فرزندى نداشت. حزب زحمتکشان را که درست کرد پنج شب یادبگار د از گردن کلفت‌ها و بزین بهادر داشت. یک بار من با یکی دو تا از آنها کار داشتیم و رفتم به حزب زحمتکشان، و گرنه در جلساتشان شرکت نمی کردم. مکالمه حضوری چندانی هم با او نداشتم. به هر حال بقائی در آن دوره، در رأس جبهه ملی و در جریان نهضت، از همه فعال تر بود.

**اختلاف مرحوم نواب با جبهه ملی و بعد از آن با آیت‌الله کاشانی از کجا شروع شد و اولین مشکل چه بود؟**

اولین مشکل بعد از قتل رزم را ایجاد شد. رزم را با ازمست



در جمع یاران ۱۳۳۱، شهید سیدجعنتی نواب صفوی پس از آزادی زندان ۵ کتبر مصدق

## روزنامه جوان | شماره ۴۹۹۹

دیگری هم بزندان. ظاهرأ شاه هم گفته بود که از جانب اینها احساس خطر می‌کند، ولی به او گفته بودند خلیل طهماسبی به فتوای آیت‌الله کاشانی دست به ترور رزم را زده و وقتی آیت‌الله کاشانی با شاه مشکلی نداشته باشد، از جانب فدائیان اسلام هم دیگر خطری وجود ندارد!

**برخی معتقدند بیش از آنچه بیم از ترور توسط فدائیان اسلام مطرح بوده باشد، هراس از انتقادات تند مرحوم نواب سبب شد که در بار و جبهه ملی، به بهانه واهی شکستن شیشه‌های مغازه مشروب‌فروشی توسط مردم ساری، پس از سخنرانی مرحوم نواب، او را به زندان ببنداد.**

بله، مرحوم نواب دو سال قبل به طور غیابی به این حکم محکوم بوده و حال می‌خواستند آن را اجرا کنند!البته یادم نیست که ساری بود یا بابل. کاملاً مشخص بود که این مسئله را بهانه کرده بودند تا مرحوم نواب را از عرصه سیاست دور کنند.

**از دوران زندان نواب، چه خاطراتی دارید، چون ظاهرأ افراد زیادی به دیدن او می‌رفتند.**

بله، خیلی‌ها می‌رفتند، چون دولت نمی‌خواست حساسیت زیادی را ایجاد کند. زندان قصر سه بند داشت و آن را رزم‌آرا ساخته بود. مرحوم نواب در بند یک بود و ساختمان آن هم خیلی مجهز بود. دو بند دیگر دست‌نود‌های‌ها بود. اینها همان سازمان نظامی حزب توده بودند که یک عده‌ای از آنها را اعدام و بقیه را زندانی کرده بودند. شاید نزدیک به ۱۰۰، ۱۵۰ نفر از توده‌ای‌ها در آنجا بودند. بند یک کلاسدست مرحوم نواب بود و در انتهای بند اتاقی وجود داشت که ایشان در آنجا بود و حیاط جداگانه‌ای هم داشت و گاهی که ۴۰، ۵۰ نفر در آن حیاط جمع می‌شدند، آنجا یک نیمکتی بود که ایشان می‌رفت روی آن می‌ایستاد و صحبت می کرد. در مورد ملاقات‌ها خیلی سسختگیری نمی کردند. این باعث شد که مرحوم واحدی در جلسه پرجمعیتی گفت که ما دیگر نمی‌توانیم دوری «پسر عمو!» تحمل کنیم و به برادر‌ها گفت که باید کاری کنیم، ولی به همه نگفت که می‌خواهد چکار کند. ما حدود ۵۳ نفری بودیم که رفتیم داخل زندان و برای آزادی مرحوم نواب متحصن شدیم.

**داستان آن تحصن را نقل کنید.**

وقتی که تصمیم گرفتیم این تحصن را انجام بدهیم، اول همگی توی حیاط زندان بودیم و بعد آمدیم زیر هشت و در آنجا تصمیم گرفتیم کلیدها را از نگهبان‌ها بگیریم و زندان دست خودمان باشد



منزل ایشان ۱۳۳۲، پانامار، شهید سیدجعنتی نواب صفوی در کنار آیت‌الله کاشانی در

که بتوانیم تحصن کنیم. کلید را از نگهبان زندان گرفتیم.

**چه مدت در زندان تحصن کردید که به شما حمله شد؟**

چندان طول نکشید. یک بار رئیس شهربانی آمد و با ما مذاکره کرد که زندان را ترک کنیم. اسمش کویاں بود. برای مزاح بد نیست بگویم برای رئیس شهربانی هندوانه آورده بودند و دنبال چاقو می‌گشتند که یکمرتبه از جیب بچه‌ها چپار، پنج چاقوی ضامن‌دار بیرون آمد!

**نواب هم در آن جلسه بود؟**

بله، همه جمع شده بودند. رئیس شهربانی با دیدن این اوضاع، حساب کار دستش آمد، با شد و رفت. نحوه حمله آنها به ما هم این‌طور بود که چون اینها از طرف بند یک نمی‌توانستند داخل زندان بیایند، زندانیان دو بند توده‌ای‌ها با آموران پلیس همکاری کردند و آنها از آن طرف وارد زیر هشت شدند و غفلتاً به داخل بند ما آمدند. آنها با چوب‌های کلفتی که در دست داشتند به ما حمله کردند. ما خواستیم در بند را ببندیم که نشد. یک تونل انسانی درست کرده بودند و یکی یکی بچه‌ها را با چوب مجروح می کردند و از میان خودشان عبور می‌دادند. بعد همه را ریختند توی باغ کنار زندان.

**مرحوم نواب چه کرد؟**

می‌خواست جلو بیاید، ولی بچه‌ها نمی‌گذاشتند. خلاصه همه را با چوب بیرون کردند و فقط مرحوم نواب ماند و کسی که کارهایش را انجام می‌داد. بعد هم ما را بردند زندان شماره ۳ و دستبند و پایبند زدند. مدتی آنجا بودیم تا روزی که سرهنگ نظری، رئیس زندان قصر آمد و از امانان کرد.

**پشت سر این ضرب و شتم فدائیان اسلام در زندان چه کسی بود؟ بعضی‌ها معتقدند دستور د کتر فاطمی بود. شما متوجه چیزی شدید؟**

اینکه چه کسی این دستور را داده بود، یادم نیست، ولی قطعاً هیچ رئیس زندانی بدون دستور مافوق نمی‌تواند چنین کاری بکند.